



آیا جناب دانشمند راست‌گوست؟

پرسش‌هایی پیرامون واقع‌نمایی نظریه‌های علمی در گفت‌وگو با پروفیسور هاوارد سنکی

رضا علیزاده بمقانی

اشاره

پروفیسور هاوارد سنکی^۲ یکی از فلاسفه‌ی علم مشهوری است که سال‌هاست در حوزه‌ی انگلیسی‌زبان (قیانوسیه) به تحقیق در مورد برخی از مسائل عمده‌ی فلسفه‌ی علم از قبیل واقع‌گرایی^۳ علمی، قیاس‌ناپذیری و نسبی‌گرایی علمی پرداخته است. پروفیسور سنکی در حال حاضر استاد فلسفه و تاریخ علم دانشگاه ملبورن است. او یکی از بزرگ‌ترین واقع‌گرایانی است که در مورد یکی از اصلی‌ترین رقبای این نگرش یعنی برساخت‌گرایی علمی و موضوعاتی چون قیاس‌ناپذیری هم سالیان زیادی به تحقیق پرداخته است. فوریه ۲۰۰۸ کتابی از او با نام «واقع‌گرایی علمی و معقولیت علم» به چاپ رسیده است. از آنجایی که پیش‌تر از این در دوره‌ی کارشناسی ارشد و از طریق استاد دکترا حسن میاننداری با آرای دیگر واقع‌گرای علمی پروفیسور ریچارد بوید آشنا شده بودم، تصمیم گرفتم پرسش‌هایی چند در مورد موضوع واقع‌گرایی را با پروفیسور سنکی در میان بگذارم که ایشان هم در کمال خوش‌رویی طی چند مکاتبه پاسخ‌گوی من شدند. آنچه پیش رو دارید، حاصل این پرسش و پاسخ‌هاست.

● **علیزاده:** آیا شما به واقع‌گرایی باور دارید؟ اگر بله چه نوع از واقع‌گرایی؟ شناختی یا هستی‌شناسانه؟ و استدلال عمده‌ی شما در دفاع از آن چیست؟

سنکی: من یک واقع‌گرا هستم و به‌طور خاص یک واقع‌گرای علمی. من واقع‌گرایی علمی را این‌طور تلقی می‌کنم که در بردارنده‌ی وجوه شناختی و هستی‌شناسانه و به همان اندازه دارای بعد معنایی است. من واقع‌گرایی علمی را صورتی از واقع‌گرایی مابعدالطبیعی می‌دانم که در بردارنده‌ی این دیدگاه است که واقعیتی مستقل از ذهن وجود دارد که ما آن را خلق یا اختراع نکرده یا برساخته‌ایم. ما طبیعت این واقعیت مستقل از ذهن را با توسل به کاوش‌های تجربی کشف می‌کنیم و در فرآیند این کاوش متوجه می‌شویم که باید وجود هستی‌مندهای «نظری» مشاهده‌ناپذیر را فرض کنیم که به‌طور علی‌پدیدار مشاهده‌پذیر را تولید می‌کنند. واقع‌گرایی علمی در مورد این هستی‌مندهای نظری، موضعی واقع‌گرایانه را اتخاذ می‌کند: به این معنا که آن‌ها هستی‌مندهایی واقعی هستند و نه برساخته یا «تحلیل‌هایی مفید». واقع‌گرایی علمی هم‌چنین موضع شناختی واقع‌گرایانه‌ای در مورد این هستی‌مندها اتخاذ می‌کند؛ چرا که واقع‌گرایی علمی اصرار می‌کند که برای ما امکان‌پذیر است که حقیقت را در مورد این هستی‌مندها کشف کرده و به راستی اطلاعاتی در مورد ایشان کسب کنیم. وجه معنایی واقع‌گرایی در ابتدا با مفهوم صدق آغاز می‌شود که من آن را به مثابه یک ارتباط تطابقی می‌فهمم که مشتمل بر دو عنصر زبان و واقعیت است. در مورد استدلالی در دفاع از واقع‌گرایی علمی من معتقدم که هیچ چیزی در این مورد وجود ندارد. واقع‌گرایی علمی مبتنی بر یک واقع‌گرایی فهم مشترک است که در مورد جهانی بلافاصله مشاهده‌پذیر می‌باشد. واقع‌گرایی علمی به‌طور طبیعی از واقع‌گرایی فهم مشترک [یا عرفی] بر می‌خیزد و واقع‌گرایی علمی به یک معنا موضعی غیابی [یا عدمی] است. روشن نیست که در صورت ترک واقع‌گرایی فهم مشترک چه چیزی باقی می‌ماند. حال آن‌که توسط فهم مشترک ما با چیزهایی آشنا هستیم که به‌منظور مشاهده‌ی بدون واسطه، بسیار کوچک یا خیلی دور یا ... هستند. بنابراین من فکر می‌کنم این دیدگاه که ما ممکن است به هستی‌مندهای نظری معرفت بیابیم، از فهم مشترک ناشی می‌شود. اما واقع‌گرایی علمی یک مخالفت عمومی را علیه دیدگاه‌های انسان‌مدارانه بازتاب می‌دهد؛ به این معنا که ما تنها بخش کوچکی از کیهان هستیم که توسط ما و یا برای ما خلق نشده است. با فرض دیدگاه فهم مشترک و غیر انسان‌مدارانه، ما به‌درستی در مسیر واقع‌گرایی علمی قرار داریم. در این نقطه استنتاج از بهترین تبیین وارد صحنه می‌شود. من خوشحال هستم که دیدگاه‌های هیلاری پاتنم، جک اسمارت و دیگرانی را تعقیب می‌کنم که صورت‌هایی از [استدلال‌هایی چون] «نفی معجزه» یا «توفیق» را در دفاع از واقع‌گرایی علمی به خدمت می‌گیرند. اما من هم‌چنین فکر می‌کنم که این استدلال نیازمند آن است که در یک سطح فراشناختی به کار گرفته شود که در مورد اعتبار هنجارهای شناختی ما در کسب صدق [یا واقعیت] استدلال شود. در این طریق دیدگاه من بیش‌ترین نزدیکی را با آرای ریچارد بوید دارد که یک استدلال حدسی را در دفاع از اعتبار روش‌های مورد استفاده در دانش به‌کار می‌گیرد.

● **علیزاده:** با توجه به این موضع، در مورد برساخت‌گرایی و

تجربه‌گرایی چه نظری دارید؟

سنکی: این روزها دیدگاه‌های متفاوتی تحت عنوان «برساخت‌گرایی» مطرح است. یکی از آن‌ها دیدگاه نوکانتی است که ریچارد بوید آن را تحت عنوان «برساخت‌گرایی ضد واقع‌گرایی» بیان می‌کند که توسط توماس کوهن و پیروانش بنیان نهاده شد. سپس حرکت‌های برساخت‌گرایی اجتماعی است که در جامعه‌شناسی شناخت علمی بسیار قوی هستند و دست آخر برساخت‌گرایی تجربه‌گرای باس ون فراسن است که یک شکل جدیدی از فلسفه‌ی علم تجربه‌گرا می‌باشد.

من به‌عنوان یک واقع‌گرای علمی با این هر سه شکل از برساخت‌گرایی مخالفم. در برابر برساخت‌گرایی نوکانتی من عقیده دارم که جهان توسط ما خلق یا برساخته نشده است؛ بلکه مستقل از ما وجود دارد و ما باید در مورد آن بفهمیم. در برابر برساخت‌گرایی اجتماعی من عقیده دارم که فرآیند عقلانی مشتمل بر به‌کارگیری روش‌های علمی، می‌تواند مبنای پذیرش نظریه باشد؛ به‌جای آن‌که به شکلی انحصاری درگیری‌های سیاسی اجتماع علمی [چنین نقشی را عهده‌دار شوند]. در مورد برساخت‌گرایی تجربه‌گرا به‌نظر من این موضع، یک چالش محوری علیه واقع‌گرایی علمی است؛ چرا که برساخت‌گرایی تجربه‌گرا از واقع‌گرا می‌خواهد که مبانی شناختی باور به صدق را تبیین کند که ادعایی فراتر از تجربه دارد. در این‌جا باید چیزی شبیه به استنتاج از بهترین تبیین وارد عمل شود؛ اما چندان روشن نیست که چگونه می‌توان به بهترین نحو به تجربه‌گرایی برساختی - که به نظر من شکلی از شکاکیت است - پاسخ داد.

● **علیزاده:** من اخیراً به ایده‌ی «واقع‌گرایی برساختی» فکر می‌کنم. چرا که به‌نظر می‌رسد شواهد تاریخ علمی از برخی دعاوی برساخت‌گرایان به‌خوبی حمایت می‌کنند. آیا می‌توان به چیزی تحت عنوان «واقع‌گرایی برساختی» قائل بود؟ و اگر بله آن‌گاه آیا چنین ایده‌ای قادر به حفظ برخی مبانی واقع‌گرایی شناختی هم‌چون مشاهده‌ناپذیرها و دانش انباشتی خواهد بود؟

سنکی: پاسخ به این پرسش عمیقاً وابسته به منظوری است که ما از «واقع‌گرایی برساختی» مراد می‌کنیم. اگر موضع «واقع‌گرایی برساختی» یک موضع مابعدالطبیعی باشد، آن‌گاه این‌طور به‌نظر من می‌رسد که تنها مناسب مصنوعات (هم‌چون میز) و انواع اجتماعی (چون احزاب سیاسی) می‌باشد؛ اما نه برای انواع طبیعی (چون طلا). چرا که از نظر یک واقع‌گرا جهان طبیعی چیزی نیست که وابسته به ما باشد؛ اگرچه ممکن است با آن در کنش و تاثیر و تاثر متقابل باشیم.

باید اضافه کنم که شاید امکان‌پذیر باشد که وجوه متفاوتی از مواضع برساخت‌گرا با برخی از وجوه گوناگون واقع‌گرایی علمی ترکیب شود. تا جایی که به‌عنوان مثال من می‌توانم بپذیرم که این دیدگاه برساختی اجتماعی که دانش به‌طور پایه‌ای یک فرآیند غیرعقلانی (و نه لزوماً ضد عقلانی) است، می‌تواند به‌طور سازگاری با وجه مابعدالطبیعی واقع‌گرا از واقع‌گرایی علمی ترکیب شود. چرا که این ادعا که دانش یک فرآیند غیرعقلانی است با این ادعا که واقعیت مستقل از ذهن وجود دارد، به چالش نمی‌افتد. اما آنچه اسرارآمیز است این است که چگونه چنین فرآیند غیرعقلانی ممکن است چنین شناخت نابی از واقعیت را به بار آورد. و هم‌چنین باز به‌نظر می‌رسد که این دیدگاه که ما ایده‌ها، باورها، مفاهیم و نظریات را بر می‌سازیم، با ابعاد

دوگانه

شاید امکان پذیر باشد که وجوه متفاوتی از مواضع برساخت گرا با برخی از وجوه گوناگون واقع گرایی علمی ترکیب شود. تا جایی به عنوان مثال من می توانم بپذیرم که این دیدگاه برساختی اجتماعی که دانش به طور پایه ای یک فرآیند غیر عقلانی [و نه لزوماً ضد عقلانی] است، می تواند به طور سازگاری با وجه مابعدالطبیعی واقع گرا از واقع گرایی علمی ترکیب شود

مابعدالطبیعی واقع گرایی در تناقض باشد. به راستی باید هم که واقع گرای علمی قادر به تایید نقش برجسته ی خلاقیت انسان در پیش برد ایده ها، باورها، مفاهیم و نظریات مان باشد. اما پرسش این جاست که آیا مخلوقات فکری انسانی می توانند نمایان گر یا بیان گر برخی نسبت های مطابق با واقعیت مستقل از ذهنی باشند که ما در علم قصد فهم آن را داریم؟

● **علیزاده:** آیا شما به تفکیک علم از غیر علم به طور کلی باور دارید؟ و اگر بله معیار تفکیک شما چیست؟

سنکی: من فکر می کنم دسته ای از معیارهای خام تفکیک وجود دارد که می توان بین علم و غیر علم ترسیم نمود؛ البته نه از بین معیارهای تفکیک پیشنهادی توسط پاپر و اثبات گرایان منطقی. دیدگاه مورد علاقه ی من آن است که مجموعه ای از معیارهای شناختی وجود دارد که به طور فراگیری روش شناسی علم را تشکیل می دهند (به عنوان مثال پنج ارزش کوهن که عبارتند از: دقت، سادگی،

سازگاری، وسعت و باروری) نظریاتی که یک زیرمجموعه ی حداقلی از این معیارها را ارضا می کنند، علمی هستند. نظریاتی که هیچ کدام از معیارهای شناختی را ارضا نمی کنند، غیر علمی هستند. در این میان مرز مبهمی وجود دارد که در آن جا قضاوت مشکل است. متأسفانه این روش در امور مداومی که ما نیاز داریم که در آن ها تمایز قاطعی بین علم و برخی از حرکت های غیر علمی معاصر ایجاد کنیم، راه گشا نیست.

● **علیزاده:** آیا IBE (استنتاج از بهترین تبیین) استدلال کافی در دفاع از واقع گرایی است؟ اگر نه چرا؟

سنکی: همان طور که پیش تر اشاره کردم، من استنتاج از بهترین تبیین را به عنوان بخشی از استدلال به نفع واقع گرایی به کار می گیرم. فکر کنم این استدلال نیازمند آن است که در بخشی از چارچوبی قرار گیرد که خود واقع گراست. یعنی واقع گرایی فهم مشترک یا عرفی در ترکیب با رایج ترین دیدگاه از جایگاه ما در جهان. من می خواهم استدلالی قوی تر از استنتاج از بهترین تبیین به نفع واقع گرایی را ترجیح دهم. امیدوار هستم که چنین استدلالی از بطن کار بیش تر در مورد مابعدالطبیعی طبیعت و ساختار جهان حاصل شود. به عنوان مثال نوع طبیعی ساختار جهان. اما آگاه هستم که استدلال در مورد انواع طبیعی از مبنا وابسته به یک استنتاج از بهترین تبیین است.

● **علیزاده:** دیدگاه شما در مورد برخی از واقع گرایان مشهور چون ریچار بوید، یان هکینگ و هیلاری پاتنم چیست؟ کدام را بیش تر ترجیح می دهید؟

سنکی: بوید، هکینگ و پاتنم همگی نقش بسیار مهمی در این زمینه داشته اند. بوید یکی از محوری ترین دفاعیات به نفع واقع گرایی علمی را به جا گذاشته است. در رابطه با این دیدگاه که استدلال به نفع واقع گرایی باید در تراز روش های علم به کار گرفته

شود، او بیش ترین تاثیر را بر من داشته است. اما راه های متفاوتی وجود دارد که بدان واسطه من در دیدگاه های او سهیم می شوم؛ به عنوان مثال دیدگاه های او در رابطه با ارجاع و اعتبار روش در علم. یان هکینگ نیز تاثیر بزرگی دارد. اهمیت او به طور مشخص در آن بود که به من نشان داد که مؤلفه ی هستی شناسانه واقع گرایی در ارتباط با ملاحظاتی در مورد برهم کنش علی در جهان است. من حتی از یک شکل سنتی تر واقع گرایی و واقع گرایی هستموند^۴ حمایت می کنم. من تحت تاثیر رهافت های هکینگ در مورد تطابق بین نظریه ی واقع گرایی و واقع گرایی هستموند در کتاب خود تحت عنوان «باز نمود و مداخله» هستم. هکینگ یک استدلال علی به نفع واقع گرایی پیشنهاد می دهد که تلاش دارد از استنتاج از بهترین تبیین اجتناب کند. اما من فکر می کنم که متأسفانه این استدلال از یک استنتاج از بهترین تبیین با لباس مبدل سر در می آورد. در مورد هیلاری پاتنم تصور من بر آن است که پاتنم متقدم در دهه ی ۱۹۷۰ در مسیر درستی قرار داشت و حداقل آن چه که او بعدتر آن را منظر خارجی نامید. منظر خارجی برای واقع گرایی علمی مهم است. دیدگاه های پاتنم در مورد استنتاج در پاسخ به چالش هایی که برای واقع گرایی توسط تغییر مفهومی در علم طرح شده اند، بسیار مهم است. این جا مسئله ی قیاس ناپذیری است که من در آن زمینه کارهای زیادی انجام داده ام.

● **علیزاده:** در پایان چنانچه تمایل دارید از برخی فعالیت های مشابه در حوزه ی آکادمیک خودتان بگویید:

سنکی: طی سالیان اخیر من از فعالیت های سه واقع گرای استرالیایی به نام های آلن ماس گریو،^۵ مایکل دویت^۶ و برایان ایلس^۷ تاثیر بیش تری گرفته ام. واقع گرایی شخصی من به طور مستقیم از ماس گریو مشتق می شود که معلم من بود. کسی که امیدوارم از او به خوبی آموخته باشم که دیدگاه هایم را به روشنی و قدرت بیان کنم. از ماس گریو آموختم که چگونه از ملاحظات زبان شناختی منجر به نتایج ضدواقع گرا اجتناب کنم؛ هم چنان که آموختم از گرایشات ایده آلیستی متنوعی در مورد صدق اجتناب و رزم. از دویت آموختم که در موضوعات، بین وجوه هستی شناسانه و شناختی تمایز بگذارم. ولی در پذیرش واقع گرایی هستموند پیرو او نبودم. دویت و ماس گریو هر دو از پشتیبانان بزرگ واقع گرایی فهم مشترک هستند؛ چیزی که من با ایشان موافقم که باید به عنوان مبنایی برای واقع گرایی در علم لحاظ شود. هم چون دویت، برایان ایلس نیز از واقع گرایی هستموند دفاع کرده است. طی سال های اخیر من از پیشرفت ایلس در مابعدالطبیعه های جدید برای واقع گرایی علمی بیش تر آموختم که در گیر انواع طبیعی و خواص ضروری به مثابه پایه ای برای قوانین طبیعت شوم. مشتاق شده ام که دیدگاه های ایلس در مورد انواع طبیعی را به عنوان پایه ای حل اعتبار گرایی در مورد مسئله ی استقرا به کار بندم. پیش تر از این ایلس تقریباً می خواست من را از نظریه ی تطابقی صدق باز دارد، اما من فکر می کنم حالا او چنین تصمیم گرفته است که این تطابق برای واقع گرایی ضروری است. ■

پی نوشت:

۱- دانشجوی دکتری فلسفه علم
 2- Howard Sankey / 3- Realism / 4- Entity Realism / 5- Alan Musgrave / 6- Michael Devitt / 7- Brain Ellis